

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در کلام محقق عراقی قدس سره بود. که حاصل فرمایش ایشان این بود که اگر که
وحدت سیاق به فرمایش شیخ اعظم اقتضاء می‌کند که مراد از «ما» ی موصوله در «ما
لا یعلمون» فعل باشد چون در بقیه «ما» ها فعل مقصود است. اما این جا یک سیاق آخری
هم وجود دارد که آن سیاق آخر اقتضاء می‌کند که مراد از «ما» حکم باشد و این سیاق
آخر بر آن سیاقی که شیخ به آن تمسک فرموده ترجیح دارد در نظر عرف و اظهر است.

آن سیاق آخر این هست که در «رفع ما لا یعلمون» به خود این جمله که نگاه می‌کنیم مع
الغض از جملات دیگر خودش یک ظهوری دارد و آن ظهورش این است که ضمیر مفعولی
«لا یعلمون» به خود این «ما» برمی‌گردد. «رفع ما لا یعلمون» رفع شده چیزی را که
نمی‌دانید آن چیز را، نه این که نمی‌دانید وصف آن چیز را. چون اگر برگردد ضمیر به
وصف آن چیز می‌شود استخدام و خود استخدام خلاف ظاهر است دیگه. می‌گوییم «زیدُ
قائمٌ نفسه أو ابوه» ظاهر زیدُ قائمٌ این است که خودش ایستاده، نه بابایش ایستاده، نه
کسی دیگری ایستاده. که بگوییم وقتی خود زید را نام می‌بریم مقصود از آن زید باشد،
وقتی ضمیر به آن برمی‌گردانیم مقصود بابای او باشد. این خلاف ظاهر است، استخدام
خلاف ظاهر است. بنابراین خود «رفع ما لا یعلمون» ظاهرش این است که ضمیر مفعولی
اگرچه محذوف است ولی روشن است که باید باشد دیگه. ضمیر مفعولی لا یعلمونه
برمی‌گردد به خود موصول، نه به صفت موصول، نه به حکم موصول و امثال این‌ها. این از
یک ناحیه. از طرفی همین سیاق، همین چیزی که خود لا یعلمون فی نفسه ظهور در آن
دارد سیاق هم همین را اقتضاء می‌کند. چرا؟ برای این که در «ما اضطرروا علیه» آن جا
مراد از «ما» چیه؟ فعل است، فعلی که به خودش اضطرار پیدا شده یا نه، به یک فعلی
که ملازم آن هست، با آن رابطه دارد. این مقصود است یا نه به خود آن فعل برمی‌گردد؟
به خود آن فعل، به ذات آن فعل. «ما استکرها علیه» هم همین جور است، «ما
لا یطیقون» هم همین جور است، «ما اخطاوا فیه» هم همین جور است. آن‌ها هم همین
جور است. پس این «رفع ما لا یعلمون» از دو منظر؛ یکی خودش، یکی هم این سیاق که
در آن‌ها از «ما» ها خود فعل مقصود است نه عناوین آن، نه اوصاف آن، نه ملازماتش، نه
ملزوماتش، خود فعل. پس این هم کمک می‌کند و باعث می‌شود که این ظهور خیلی قوت
پیدا می‌کند که کالنص مثلاً می‌شود. یا یک ظهور بسیار قوی‌ای می‌شود.

پس امر دائر می‌شود بین آن ظهور اولی که شیخ فرمود که فقط مراد از این «ما» فعل
مقصود است. که لازمه‌اش این است که شبهات موضوعیه باشد حدیث. یا این که نه، این
ظهور دوم که تعید به دو چیز داشت یکی ظهور فی نفسه، یکی ظهور سیاق. که این ظهور
دوم اقتضاء می‌کند که مراد از «ما» چی باشد؟ حکم باشد چون حکم است که این دو

حالت می‌شود در آن حفظ بشود. رُفع حکمی که نمی‌دانید آن حکم را پس استخدام لازم نمی‌آید، و با سیاق هم سازگار است. همان طور که در بقیه «ما استکرها علیها» و «ما لایطیقون» و «ما اضطرروا الیه» یعنی به خود آن اضطرار پیدا کردید، به خود آن اکراه پیدا کردید، خود آن را طاقت ندارید، این جا هم همین جور می‌شود. حکمی که خود آن را نمی‌دانید. بنابراین آقای آقا ضیاء می‌فرمایند که در مقابل آن سیاق شیخ که نتیجه‌اش این بود که برای شبهات موضوعیه باشد این سیاق دوم که اقوی و اظهر است در این جا وجود دارد که اقتضاء می‌کند مراد حکم باشد. و چون این ظهور دوم اقوی و اظهر است عند العرف بلاریب بنابراین باید جمله را همین جوری معنا کرد. و وقتی این جوری معنا کردیم قهراً شبهات حکمیه را شامل می‌شود و استدلال تمام است بنابراین اشکال شیخ اعظم وارد نیست. این فرمایش محقق عراقی قدس سره.

سؤال: ...

جواب: نه، چون ایشان همان طور که دیروز هم عرض کردم می‌فرماید مراد حکم است اما این حکم اعم از حکم جزئی و کلی است.

سؤال: عرض کردم به نفی حکم جزئی...

جواب: بله بله درسته. اگر حکم جزئی را شما نفی کنید درسته. ولی اشکال مبنایی آن وقت می‌شود. ایشان قائل است به این که حکم کلی داریم، حکم جزئی هم داریم. اما اگر مثل نظر مرحوم امام قدس سره را قائل بشویم که حکم جزئی اصلاً وجود ندارد، انحلال نمی‌شود، خدا دیگه به اندازه موضوعات قانون جدا ندارد، یک قانون دارد الخمر حرام دیگه خمری که این توی این کاسه است، خمری که توی آن کاسه است... این‌ها دیگه حکم‌های جزئی ندارند. همان الخمر حرام تطبیق می‌شود.

سؤال: توی آن فقره اول که ایشان می‌فرماید توی آن جا دو تا ... به این است که مورد اکراه یا مثلاً اضطرار واقع می‌شود، این جا مگر ما شرب خمر را بگیریم یعنی یک معنای ذات اضافه را بگیریم دوباره همان حرف هم توی آن جا می‌آید. آن جا هم این طور نیست که خود شرب بما هو کلی شرب.

جواب: چرا دیگه همین شرب خمر مورد اضطرار است. می‌گوید اگر نیاشامی تو را می‌کشم.

سؤال: شرب خمر یعنی....

جواب: شرب الخمر مورد اکراه است یا اضطرار است.

سؤال: همین، توی ما لایعلمون هم ما می‌گوییم شرب الخمر لایعلمون.

جواب: نه، نه شرب الخمر لایعلمون نیست. حالا تا ببینیم، ممکن است حرف شما درست باشد. حالا این فعلاً حرف آقای آقا ضیاء این هست.

سؤال: چون اگر فعل باشد باز درست است بگوییم مثلاً خلاف فعل را من نمی‌شناسم، نمی‌دانم این چه فعلی است. شرب خمر است یا شرب ماء است. درسته که لایعلمون...

جواب: ای وای، زحمات آقا ضیاء هدر نرود. شما نمی‌شناسی؟ چی آن را نمی‌شناسی؟

وصف آن را نمی‌شناسی، نه خودش را، خودش که دارد صادر می‌شود از شما. نمی‌شناسی که آیا وصفش شرب الخمر است یا شرب الماء است. ولی ذاتش را که از شما دارد صادر می‌شود می‌دانی، فعل شماست. اشکال همین است. ببینید در «ما اضطرروا الیه» به خود این که دارد صادر می‌شود، ذات این که دارد صادر می‌شود اضطرار است. چون همین را گفته اگر انجام ندهی می‌کشمت. در «ما استکرها علیہ» همین جور است. ذات این که دارد صادر می‌شود مورد اکراه است. اما در این جا ذات آن فعلی که دارد صادر می‌شود لایعلمون نیست، می‌داند، فعل اختیاری اوست دارد انجام می‌دهد. پس بنابراین ذات آن را می‌داند، چی آن را نمی‌داند؟ وصف آن را نمی‌داند، چه عنوانی بر آن منطبق است آن را نمی‌داند. و حال این که ظاهر سیاق این است که همان طور که در آن جا ذاتش مضطرٌ الیه است، ذاتش استکراه بر آن هست، ذاتش لایطیق هست این جا هم همین جور باشد. ذاتش این چنین باشد.

بنابراین بخواهد ذاتش این چنین باشد به خاطر سیاق، از آن طرف استخدام در خود جمله لازم نیاید باید از «ما» حکم مقصود باشد. وقتی حکم مقصود باشد درست است، ما لایعلمون ذات آن حکم را، و لایعلمون خود آن حکم را، هم استخدام لازم نمی‌آید و هم آن سیاق محفوظ شده و حفظ شده.

سؤال: ...

جواب: ذات فعل مجهول است؟

سؤال: فعل به لحاظ این که....

جواب: لحاظ و این‌ها بیآوری خراب می‌شود.

سؤال: نه نه، می‌گویم حتی بر مبنای شیخ می‌شود گفت مقصود فعل است و فعل مجهول است به چه لحاظی...

جواب: چی آن مجهول است؟

سؤال: فعل مجهول است.

جواب: فعل مجهول است؟ مجهول چه فعل است یا همان ملحوظ؟

سؤال: ملحوظ چیه؟

جواب: هر چی، هر چیزی که شما بگویید پس قید می‌شود. ببینید به این راحتی نیست....

سؤال: من عرضم این است که فرمایش شیخ تمام کننده بحث نیست یعنی حتی اگر مبنای شیخ را هم بپذیریم اختصاص به شبهات حکمیه ندارد.

جواب: آهان آن یک حرف دیگری است. این را عرض کردم. ما حالا فعلاً جواب‌ها را داریم احصاء می‌کنیم. یکی جواب آقای آقا ضیاء است که فرمود آقای شیخ در مقابل سیاق شما من یک سیاق بالاتری دارم، آن سیاق بالاتر که عند العرف اظهر است و اقوی است از آن سیاق اقتضاء می‌کنم. جواب دیگری هم وجود دارد که ان شاء الله خواهد آمد، جواب دیگر این است که ما حرف شیخ را می‌پذیریم می‌گوییم آقا همان فعل مقصود است اما در عین

حال می‌شود برای شبهات حکمیه به آن استدلال کرد. حالا آن بیان آخری است که می‌آید
حالا فعلاً بیان آقای آقا ضیاء. این بیان ایشان چطور است؟

به این بیان وجوهی از مناقشات اعلام فرمودند. مناقشه اول این است که فرمودند مجرد
یک ادعایی است آقای آقا ضیاء دارد می‌کند می‌گوید این اظهر است، این اقوی است. به
چه دلیل شما می‌گویید اظهر است و اقوی است؟

فوقش این است که حالا طبق حرف شما بیایید بگویید آقا در کنار سیاق شیخ بیایید بگویید
یک سیاق دیگر هم وجود دارد و مردم می‌کند کار را که نتیجه‌اش همان حرف شیخ
می‌شود. شیخ می‌فرماید... یعنی نسبت به این که به شبهات حکمیه نمی‌توانیم استدلال
بکنیم. شیخ می‌فرماید به شبهات حکمیه نمی‌شود استدلال کرد برای این که فعل است و
فقط شبهات موضوعیه است. حالا شما ی آقا ضیاء آمدید یک سیاق دیگری درست کردید
گفتید این سیاق هم این جا وجود دارد، امر ما مردم می‌شود بین سیاق شیخ و سیاق شما،
و نتیجه هر دو این است که چی می‌شود؟ بالاخره برای شبهات حکمیه نمی‌شود استدلال
کرد پس اشکال شیخ که می‌گوید به این روایات برای شبهات حکمیه نمی‌شود استدلال
کرد تمام است. منتها او از باب استظهار اختصاص به شبهات موضوعیه است، شما از باب
این که مردم است بین معنایی که اختصاص به شبهات موضوعیه دارد یا معنایی که ... ولی
دیگه دلیل شما شد استحسان. لغت و ظهور و این‌ها هم که به استحسان درست
نمی‌شود. به استحسان حجیت پیدا نمی‌کند. این اشکالی که بعضی اعلام فرمودند.

سؤال: ... رفع اظهریت را...

جواب: شما مدعی اظهریت چه دلیلی آوردید که اظهر است؟ ایشان همین را می‌گوید،
می‌گوید به چه دلیل شما می‌گویید اظهر است.

جواب همین است که... ببینید این جور که من تقریب عرض کردم، این جور در کلمات
تقریب نشده، با دقت کلمات که آقای آقا ضیاء این جور عرض کردیم که خدا فرموده خود
ما لایعلمون ظهور در این دارد. وجه آن را نفرموده چیه، در کلامش تصریح نفرموده ولی
وجهش ظاهر است یعنی همین. خود ما لایعلمون مع الغض از یمین و یسار و سیاق
می‌گوید ظهور دارد در این که خود این را نمی‌دانیم نه اوصافش. چرا؟ به همان دلیل
استخدام و استخدام روشن است. فرمایش شیخ اعظم قدس سره فقط به دلیل بیرونی
توجه کرده بود، یعنی به یمین و یسار، به سیاق. ایشان می‌گوید نه، به خود جمله که نگاه
می‌کنیم یک اقتضایی دارد، این سیاق هم این را اقتضاء می‌کند. پس بنابراین دو امر باعث
می‌شود، دو قرینه محکم باعث می‌شود که چنین ظهوری پیدا می‌کند و لایعلمون را کی
معنا می‌کند یعنی لایعلمون اوصافش را؟ و چنین سیاقی هم کنار آن هست؟ بله حالا اگر
یک چنین استخدامی لازم نمی‌آمد حالا فرمایش شیخ اعظم را بیایم بگوییم که یعنی
لایعلمون وصف آن را به خاطر سیاق. پس انصاف این است که این اشکال که ما
می‌گوییم نه آقا این ادعا، مجرد ادعایی است و یک استحسان عقلی است، این وارد نیست
به مرحوم آقا ضیاء و این دو قرینه جلیه قویه‌ای که ایشان فرموده این اظهریت، اظهریتی
که حتی می‌شود گفت به سر حد شاید نص برسد. چون استخدام خیلی خلاف ظاهر است
که ضمیر ... وقتی «ما»ی موصوله گفته می‌شود یک چیز اراده بشود، ضمیر که به آن
برگردانده می‌شود یک چیز دیگر اراده بشود. استخدام کلاً یک امر خلاف طبع و خلاف
ظهور عرفی است.

جواب دومی که هست این است که... من به این بیان عرض می‌کنم که حالا اصلاح هم شده باشد. سلمنا و آما، درست است فرمایش شما، اظهر است اما این که می‌گویید شما شبهات... اختصاص به حکم دارد، اگر این جور معنا کردیم حکم است که خودش را نمی‌داند و سیاق هم آن را اقتضاء می‌کند، جواب این است که نه، شبهات موضوعیه فراوانی ما داریم که خودش مجهول است.

توضیح مطلب این است که گاهی یک فعلی از ما سر می‌زند این فعلی که از من سر می‌زند ذاتش برای من معلوم است دیگه. چی آن مجهول است؟ وصف آن. شرب خمر... شربی را دارد انجام می‌دهد این شرب انجام شده ذاتش برای او معلوم است. اگر بگویید این را نمی‌داند یعنی چی را نمی‌داند؟ وصفش را نمی‌داند، نه این که خودش را نمی‌داند. چون خودش که فعل اختیاری است دارد انجام می‌شود. فعلی که صدر عنه، مفروغ عنه است که از فاعل صادر شده. این جا شک و عدم علم این فاعل به ذات آن فعل تعلق نمی‌گیرد، به اوصاف آن تعلق می‌گیرد. اما بسیاری از موارد هست که اصلاً در ذات این صدور یک فعل از انسان خودش شک می‌کند به خاطر اشتباهات امور خارجیه. مثلاً شک می‌کند من توی نماز حرف زدم که سجده سهو بر من واجب بشود یا نه؟ این جا فعلی صادر نشده که ذاتش معلوم باشد. اصلاً شک در اصل ذات یک فعلی دارد. تکلم از من صدر آم لا؟ که موضوع حکم شرعی است.

سؤال: ...

جواب: وجودش، همین وجودش، چیز آخری نیست که.

سؤال: تکلم که معنای آن روشن است.

جواب: وجود التکلم شما بفرمایید. وجود التکلم مشکوک است. حیثی نیست.

سؤال: تکلم فعل انسان است و روشن است.

جواب: تکلم به عنوان که کلی که

سؤال: ...

جواب: تکلم که مجهول و معلوم ندارد، تکلم کلی، معلوم است. ماهیات را می‌شناسیم، فعل، فعل شخص. فعل شخص، صدور ذات فعل شخص برای او مشکوک است. و الا می‌داند که تکلم یعنی چی. معنای واژه تکلم چیه. پس این...

سؤال: شما آن را حیثی کردید.

جواب: نه حیث نکردیم. داریم می‌گوییم شما می‌گویید ذات، پس رفع ما لایعلمون. یعنی ذات کاری که نمی‌دانید تحقق آن ذات را نمی‌دانید. علم تعلق نگرفته به آن ذات. علم تعلق نگرفته به صدور تکلم.

سؤال: حاج آقا صدورش به خودش نخورده به صدوره خورده.

جواب: دیگه دو تا که نیست. آن جا که دو تا نیست، صفتش نیست. به خصوص روی اصالت الوجودی که این جوری است دیگه. اصلاً ماهیت که چیز دیگری است. خود فعل را

نمی‌داند، پس فعل است، فعل را نمی‌داند.

سؤال: خود فعل را نمی‌داند یا وجود فعل را نمی‌داند؟

جواب: وجود فعل را، وجود فعل موضوع حکم است. یعنی تکلم، وجود التکلم موضوع حکم است. می‌گوید این موضوع حکم را نمی‌دانیم. وجود التکلم را نمی‌دانیم. می‌گوید من در وجود التکلم شک دارم. شارع می‌گوید هر وقت در وجود التکلم شک داشتی من برمی‌دانستم.

سؤال: اصلاً فعلی از انسان سر زده...

جواب: نه نه، سر زده. اصلاً نمی‌داند سر زده یا سر نزده.

سؤال: نه، سر نزده اما نمی‌داند دوازده سر زده یا یازده. این شک در خود فعل است یا در وصف فعل است؟

جواب: چی؟

سؤال: فعلی از انسان سر زده اما نمی‌داند دوازده بوده یا یازده بوده، شک در خود فعل است یا شک در صفت فعل است؟

جواب: یازده بوده یا دوازده بوده یعنی چی؟ یعنی ساعت یازده بود یا دوازده بوده؟

سؤال: بله. این شک در وجود فعل است؟

جواب: نه شک در وصفش هست. در ذاتش شک ندارد که، ذاتش را می‌داند تحقق پیدا کرده منتها آیا این الواقع فی ساعت یازده است یا الواقع فی ساعت دوازده است، در صفت آن شک دارد ولی ذاتش که مشکوک نیست. اما اگر ذاتش را نمی‌داند، حرف آقای آقا ضیاء قدس سره این است که در ما اضطرروا الیه یعنی خود این ذات مورد اضطرار واقع شده، خود این ذات یا در ما استکرها علیه خود ذات مورد اکراه واقع شده اما در ما لایعلمون اگر فعل باشد ذات نیست، ذات را که می‌شناسیم. وصفش هست. می‌گوییم نه، یک جاهایی هست که ذات را هم نمی‌شناسیم و فراوان است. در فعل... حالا اگر شما گفتید... پس بنابراین قهراً این جمله بنابر فرمایش شما هم احکام را می‌گیرد، هم این جور موضوعات را می‌تواند بگیرد و اگر قول به عدم فصل قائل شدیم یا عدم الفصل بین این جور موضوعات و سایر موضوعاتی که شک در اوصافش داریم گفتیم دیگه در اصول کسی پیدا نشده بگوید موضوعات علی دو قسم است، این جور موضوعات برائت در آن هست، آن جور موضوعات برائت در آن نیست. اگر این ثابت باشد این حدیث رفع در موضوعات این بخش را اثبات می‌کند بقیه‌اش را به قول به عدم فصل. اگر هم ثابت نشد می‌گوییم این حدیث این مقدار را دارد ثابت می‌کند. اگر برای بقیه‌اش دلیل پیدا کردیم خیلی در شبهات موضوعیه، دلیل پیدا نکردیم آن جا قائل به برائت نمی‌شویم. که حالا دلیل پیدا می‌کنیم، دلیل هست.

پس بنابراین فرمایش آقای آقا ضیاء قدس سره که این جور فرمود، می‌توانیم این جواب را بدهیم. این جواب اصلش که ما با یک تغییری عرض کردم، اصل آن از شهید صدر قدس سره است. ایشان فرموده است که:

«و فيه أولاً...» بعد از این که حرف شهید صدر را نقل می‌کند، البته به این شکل. خوب است عبارت ایشان را هم بخوانیم.

«ما أبرزه المحقق العراقي (قده) من دعوى الاختصاص بالشبهة الحكمية لأن ما لا يعلمون لا ينطبق على الموضوع الخارجى لأن الموضوع الخارجى ذاته معلومة و انما الشك فى وصفه و عنوانه و هذا بخلاف الحكم.» که ذاتش مشکوک است. ایشان فرموده:

«و ثانياً فى جملة من الموارد تكون الذات الخارجية أيضاً مشكوكة كما إذ شك فى ذات نزول المطر و عدمه و كان موضوعاً لحكم.»

مثلاً نمی‌دانم باران آمد یا نه، نمی‌داند باران آمدن را و باران آمدن موضوع یک حکمی است مثلاً در شرع. باران آمدن را نمی‌داند. پس ذات را نمی‌داند دیگر، نه این که باران آمدن را اطلاع به ذاتش دارد، وصفش را نمی‌داند که شدید بود یا ضعیف بود، در چه ساعتی بود.

ما تغییر دادیم. علت این که تغییر دادیم چون آقای آقا ضیاء همین طور که مراجعه بفرمایید به عبارت ایشان و شیخ اعظم، مراد از «ما» را فعل گرفتند. نزول المطر که فعل نیست، فعل انسان نیست. یا الخمر که بعضی دیگر از تابعین شهید صدر مثال زدند، نمی‌داند این خمر است یا خمر نیست. آن که موضوع نیست، آن که شهید صدر قبول دارد یعنی آقای آقا ضیاء قبول دارد و حالا من عبارت نهاية الافکار ایشان را هم... در مقام تقریب بیان ایشان این جوری می‌فرماید... که اختصاص به شبهات موضوعیه داشته باشد:

«بتقريب....» همان حرف شیخ «بتقريب أنَّ المراد من الموصول فى ما اكرهوا و ما لايطبقون و ما اضطرروا و ما اخطأوا بعد أن كان هو الفعل الذى اكره عليه أو اضطر اليه أو لايطبقونه فوحدة السياق تقتضى أن يكون المراد من الموصول فى ما لايعلمون هو الفعل الذى اشتبه عنوانه كشرب الذى لم يعلم كونه شرب خمير أو شرب خلٍ»

پس بنابراین این موضوعی که این آقایان می‌گویند افعال مکلفین است که مشکوک است چه فعلی است نه این که موجودات خارجی و این‌ها مقصودشان باشد. از این جهت مثال درست همان بود که عرض کردم که نمی‌داند تکلم، این فعل تکلم بکلام آدمی از او سر زده یا سر نزده. و امثال این از شبهات موضوعیه که فراوان است که انسان این شک‌ها را می‌کند. خیلی پس بنابراین می‌توانیم بگوییم که قهراً این جور که شد پس این فرمایش آقای آقا ضیاء به شیخ اعظم که می‌خواهد این را اظهر کند این جور نمی‌شود. شیخ می‌گوید مراد از این فعل است. آقا طبق حرف شما البته این فعل‌ها است. همین فعل‌هایی که به خودش جعل هست پس بنابراین فرمایش ... و استخدام هم لازم نمی‌آید و قوت بیشتری پیدا نمی‌کند. پس نمی‌شود با حرف آقای آقا ضیاء با توجه به این مطلبی که شهید صدر فرموده، مطلب درستی هم فرموده و اصلاح کردیم تقریب آن را نمی‌شود با فرمایش آقای آقا ضیاء جواب از شیخ اعظم را داد فعلاً تا این جا.

جواب‌های دیگری هم دادند که پیچاندند مطلب را و از حد ... مثلاً در بعضی از کلمات بزرگان هست که بله این جا جهل به عنوان موجب می‌شود که خود آن فعل هم مجهول باشد و این واسطه در ثبوت است نه واسطه در عروض است. یعنی این فعل درست است که دارد ذاتش از من سر می‌زند اما چون من عنوان آن را نمی‌دانم که این شرب الخمر است یا شرب الخل است این واسطه در ثبوت می‌شود که واقعاً همین که دارد از

من سر می‌زند ندانم چیست. این واقعاً این جور است که ندانم این چیست. می‌دانم این چیست، فعلی است دارد از من سر می‌زند، این را که می‌دانم چیست، این نه واسطه در ثبوت که حتماً نیست، اگر باشد واسطه در عروض است. یعنی مجازاً حالا بگویید این را نمی‌دانم. وصف متعلقش را به خودش نسبت بدهد. و الا ... و خلاف فهم عرف هم هست. این جور خودش را نمی‌داند یعنی اوصاف را نمی‌داند نه این که خودش را نمی‌داند.

یا در منتقی هم یک جواب دیگری دادند که خودشان هم می‌فرمایند این حرف محقق اصفهانی است در یک جای دیگری و به مناسبت آخری ما آن را آوردیم این جا جواب آقا ضیاء را می‌خواهیم بدهیم.

آن هم این فرمایش را فرموده. فرموده که ببینید در خود ما لایعلمون و ما لایطیقون که می‌گوید برداشته شد آن که اکراه به آن هست، برداشته شد آن که اضطرار به آن هست، معلوم است که ذات آن که اکراه و اضطرار به آن هست که بما هو هو که برداشته نمی‌شود. بلکه بما الله موضوع للحکم الشرعی برداشته می‌شود. شارع کاری به این‌ها ندارد صرف نظر از حکم شرعی. بما هو موضوع للحکم الشرعی برداشته می‌شود. وقتی بما هو موضوع للحکم الشرعی برداشته شد حالا این جا هم می‌آید می‌گوید که آن فعلی که در خارج شما نمی‌شناسید بما الله موضوع للحکم الشرعی برداشته شد. بما الله موضوع للحکم الشرعی برداشته شد. این جواب هم جواب محکمی نیست چرا؟ چون درست است بما هو موضوع للحکم الشرعی اگر بگوییم و لکن در عین حال آن جهات ادبی را که نباید فراموش بکنیم. بعد از این که آن جهات ادبی درست شد حالا اگر می‌شد فعل مقصود باشد بما الله موضوع للحکم الشرعی بود. اما اشکال آقا ضیاء این است که به جهات ادبی که استخدام لازم می‌آید و خلاف وحدت سیاق است نمی‌شود فعل مقصود باشد تا حالا شما بیابید بگویید که بما الله موضوع للحکم الشرعی هست.

سؤال: حاج آقا در مورد حقایق شرعیه مثلاً ما لایعلمون «ما» را حقیقت خارجیه بگیریم که بگوییم خود شما می‌دانید، چی را نمی‌دانید؟ آن وصفش را نمی‌دانید. نه در بعضی از اشیاء که حقیقت شرعیه ما قائل می‌شویم ... مثلاً در مورد صلات ما نمی‌دانیم سوره جزء هست یا جزء نیست. من می‌خواهم برائت در مورد حکم وجوب سوره اجراء کنم. این برمی‌گردد به خود

جواب: این که حکم است.

سؤال: عرض می‌کنم. جواب قبلی که می‌گفت واسطه در عروض واسطه در ثبوت است. واسطه در ثبوت حقیقت شرعیه است. در مورد حقیقت شرعیه وقتی ما نمی‌دانیم حکم وجوب سوره به عنوان جزیی از حقیقت صلات واجب شده یا واجب نشده این واسطه در ثبوت حقیقت شرعیه است پس ما لایعلمون ذات حقیقت شرعیه مجهول است.

جواب: یعنی ذات صلات مجهول است؟

سؤال: ذات صلات مجهول است.

جواب: یعنی ذات صلات مخترع شرع مجهول است.

سؤال: بله.

جواب: پس نتیجه‌اش این می‌شود که پس نماز برداشته شده یعنی دیگه نماز واجب نیست. اصلاً نماز واجب نیست دیگه، اگر این جور بگوییم نماز برداشته شد دیگه. اگر این باشد برخلاف ...

سؤال: شیخنا نمازی که مرکب از سوره باشد. این برداشته شد، چه عیبی دارد؟ وجوب سوره...

جواب: شما دارید این واسطه در ثبوت است که صلات بشود مجهول.

سؤال: صلاتی که....

جواب: صلات مجهول شد، شارع هم که گفته مجهول را برداشتم.

سؤال: صلاتی که مشتمل بر خصوصیات باشد. و الا ...

جواب: واسطه در ثبوت است یعنی این باعث می‌شود که این فعل مجهول بشود. شما باز دارید به آن قید می‌زنید.

سؤال: این فعل برداشته شد اگر ... یعنی شک می‌کنم....

جواب: آن جا مجعول است، پس آن جا در مجعول شرع شک دارید نه یک فعل خارجی. یعنی آن نماز مخترع شرع است، پس مخترع شرع را نمی‌دانید که چی هست. نه فعل دیگران. مجعول شارع را نمی‌دانید، یعنی مخترع او را نمی‌دانید چیه.

حالا جواب دیگری که شاید آقای میلانی هم توی هی ذهن‌شان خلجان می‌کرد ولی کما ینبغی آن را تقریر نمی‌کردند این جواب را بتوانیم بدهیم. ببینید در این جا هم‌هاش به فعل خارجی توجه دارد که می‌گوید ذات این فعل را که من می‌دانم دارد از من صادر می‌شود. هم‌هاش به خارج توجه شده و حال این که این‌ها قضایای شرعیه قوانین است، قواعد است. در قوانین و قواعد کلی بیان می‌شود، تطبیق مکلف می‌کند به خارج. شارع می‌گوید ما لایطیقون، آن که طاقت بر آن نیست من برداشتم. بعد شما در خارج هر کسی تطبیق می‌کند. ما اضطرروا الیه، آن که اضطرار به آن شده. به طور کلی، ما اضطرروا الیه موضوع کلی است رُفع. حالا این جا یکی از آن‌ها هم ما لایعلمون است. آن که نمی‌دانید، فعلی را که نمی‌دانید آن برداشته شد که معنای آن این است که یعنی حکم آن برداشته شده، مؤاخذه‌اش برداشته شده. حالا ما سؤال می‌کنیم، کسی که یک مایعی را که مردد است که آب است یا خمر است می‌آشامد. آیا در این جا این می‌داند شرب الخمر را یا نمی‌داند؟ نمی‌داند. یعنی می‌داند شرب الخمر از او سر زده یا نمی‌داند؟ نمی‌داند. این رُفع ما لایعلمون اگر همین مقصود است که شرب الخمری که نمی‌دانی مؤاخذه ندارد. بعد از این که این ضابطه را از حدیث رفع فهمید کلاشه را قاضی می‌کند می‌گوید این جا یا شرب الماء است که مؤاخذه ندارد، اگر شرب الخمر باشد که من نمی‌دانم. آن هم که حدیث رفع دارد می‌گوید مؤاخذه ندارد ... چون امر من از این دو تا خارج نیست. یا این شرب الماء است در واقع و نفس الامر که عقابی ندارد یا در واقع این شرب الخمر است، شرب الخمر را هم حدیث رفع گفته فعلی که نمی‌دانی آن را برداشته شده و من الان واقعاً نمی‌دانم، ذات شرب الخمر را الان نمی‌دانم از من سر زده. ذاتش، محتمل است. اگر نگاه کنیم به این فعلی که دارد از من صادر می‌شود این شرب خارجی، این جا ذاتش معلوم است، ما به این نگاه نمی‌کنیم، به این تطبیق نمی‌کنیم. حدیث به این نظر ندارد که

حکم را روی این ببرد. روی کبرای کلی دارد می‌برد، می‌گوید فعلی که نمی‌دانی آن را، علم تو به آن تعلق نگرفته آن فعلی که علم به آن تعلق نگرفته آن مؤاخذه‌اش برداشته شد به فهم شیخ، حکم آن برداشته شد به فهم دیگران مثلاً و همین طور میانی‌ای که گفته شد. بنابراین ما به شیخ اعظم عرض می‌کنیم که بله فعل مقصود است. اما سؤال می‌کنیم مگر این فعل... فعل مقصود شد؟ حالا این فعل را من نمی‌دانم.... ببخشید من گفتم به شیخ اعظم عرض می‌کنیم... به آقای آقا ضیاء عرض می‌کنیم نه به شیخ اعظم. می‌گوییم فعل مقصود است، می‌گوییم همین فعل اگر مقصود باشد استخدام لازم نمی‌آید. می‌گوییم خود این شرب الخمر را نمی‌دانیم، می‌دانیم؟ نه واقعاً شرب الخمر را نمی‌دانیم. از من سؤال بکنند وقتی مایع این چنینی را آن شارب شرب کرد از او سؤال می‌کنند شما شرب الخمر کردید؟ می‌گوید من نمی‌دانم. کما این که از او می‌پرسند شرب الماء کردی؟ آن را هم نمی‌داند.

سؤال: یعنی در خمریت آن شک دارد؟

جواب: بله. آن علت است. چون نمی‌داند خمر است یا آب است این باعث می‌شود که نداند که این شرب الماء است یا شرب الخمر است. آن علت است، آن جهل به این که این مایع چه ماهیتی دارد باعث می‌شود که... پس بنابراین خدمت آقا ضیاء عرض می‌شود به این که ما می‌گوییم فعل باشد اگر هم فعل شد هم جواب اول درست است، هم جواب دوم که استخدام هم لازم نمی‌آید، در همان مواردی که حتی وجود فعل از خودش را یقین دارد. در جواب اول می‌گفتیم فعل را که اصلاً نمی‌داند صادر شده، تکلم بالکلام الآدمی أم لا. جواب دوم این است که می‌دانیم تکلم بکلام، ولی نمی‌داند تکلم به کلامی که قرآن بود یا تکلم به کلامی که کلام آدمی بود. می‌داند صدر منه کلام در نمازش. اما نمی‌داند آن کلامی که از او صادر شد قرآن بود خواند یا کلامی که آدمی زد. پس صدور کلام الآدمی در همین ظرف، صدور کلام الآدمی عنه مشکوک است، غیرمعلوم است. وقتی غیرمعلوم شد با خودش محاسبه می‌کند می‌گوید این حرفی که از من صادر شده اگر کلام قرآنی باشد که ... ندارد. اگر این کلامی که از من صادر شده کلام آدمی باشد ... دارد ولی چون نمی‌دانم این کلام آدمی صادر شده یا نه، این کلام آدمی است یا نه، حدیث رفع می‌گوید ... بنابراین چون این دو تا کبری را بلد است می‌گوید یستریح. اگر آن باشد که ندارد، این هم باشد که حدیث رفع برداشته به طور کلی، پس بنابراین من آزادم، سجده سهو لازم نیست انجام بدهم.

سؤال: ...

و صلی الله علی محمد و آل محمد.